



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

تکمله‌ای در تنبیه ششم

الف: بررسی احوال و نسبت‌های مختلف اطراب از حیث شأنیت و فعلیت

بحث در تنبیهات و فروعات ذیل مبحث غنا بود. ابتدا نکته‌ای در تکمله بحث فعلی و شأنی که در دو جلسه قبل تر عنوان شد، عرض کنم و پس از آن، به ادامه مباحث می‌پردازیم. گفتیم بعید نیست که بگوییم، مراد از صوت مطرب، همان اطراب شأنی باشد؛ یعنی صوتی باشد که شأنیت اطراب دارد؛ ولو این که بالفعل اطرابی نداشته باشد. گفتیم گاهی می‌شود که اطراب شأنی است و اطراب فعلی نیست، گاهی اطراب فعلی هست و اطراب شأنی نیست و گاهی هم هر دو جمع هستند. عرض کردیم که بین اطراب فعلی و شأنی، عموم و خصوص من وجه است و گاهی می‌شود که صوتی، شأنیت اطراب در یک موقعیت و منطقه را دارد؛ اما به دلایل خاص برای فرد یا افرادی خاص، اطرابی ندارد؛ یعنی چه برای خود خواننده یا برای آن که می‌شنود. در اینجا شأنیت اطراب هست؛ ولی فعلیت آن نیست. گاهی هم هست که این دو ماده اجتماع دارند که این صوت، شأنیت اطراب دارد و اینجا هم طرب‌انگیزی فعلی هم وجود دارد که تا به اینجا مشکلی وجود ندارد. حالت سوم، افتراق از طرف فعلی دون الشأنی است؛ یعنی اگر در جایی این صوت، طرب فعلی برای شخص دارد؛ اما طرب شأنی ندارد، این طور نیست که برای غالب مردم طربی ایجاد شود. ولو این که اطراب، اعم از تهییج جنسی است؛ اما در بحث‌های تهییج جنسی هم همین طور است؛ یعنی عملی که موجب تهییج جنسی شود، آنجا هم شأنی و فعلی دارد و گاهی ممکن است که فعلی برای کسی تهییج داشته باشد؛ ولی برای غالب مردم نداشته باشد.

در بحث ما؛ یعنی اطراب هم همین طور است. به این معنا که ممکن است صوتی برای شخصی، از آن جهت که آستانه تحریک‌پذیری او خیلی بالا نیست، اطراب فعلی داشته باشد؛ ولی برای غالب مردم صوت مطرب یا لهوی نباشد. حال اگر ما ملاک را اطراب فعلی می‌گرفتیم، این قسم اخیر و قبلی؛ یعنی ماده افتراق فعلی و ماده اجتماع، داخل در بحث می‌شد؛ چون ملاک فعلیت بود. اگر ملاک را شأنیت بگیریم، آن دو صورت، مصداق مفهوم غنا می‌شود. هر یک از این دو را که ملاک بگیریم روشن است و آن مشمول مصداق اطراب و غنا می‌شود؛ چون فرض بر صوتی است که شأنیت



طرب‌انگیزی دارد و غالباً همه از آن متأثر می‌شوند و بالفعل هم این تحقق پیدا کرده است که این فرض، قطعاً مصداق غنا و اطراب است.

اما آن دو صورت دیگر، ماده‌های افتراقش وابسته به این است که بگوییم ملاک چیست. اگر گفتیم که ملاک شأنیت است، شأنیت هم در جایی است که جدای از فعلیت بشود و مشمول دلیل است. اگر هم گفتیم که ملاک فعلیت است، در آنجا که فعلیت دارد و شأنیتی نیست، باز هم مصداق می‌شود. گفتیم که طبق قاعده اولیه این طور است.

البته بعید نیست که ملاک شأنیت باشد آنگاه، آیا می‌شود گفت که در آنجا که فعلی است، خارج از این بحث است؟ طبق ظاهر قاعده این بود دیگر؛ چون می‌گوییم که ملاک اطراب شأنی است و آن ماده اجتماع هم طبعاً داخل در بحث است. آنجایی هم که شأنیت دون الفعلیه است، آن هم مشمول بحث است و علی‌القاعده آنجا که صوت اطراب فعلی دارد، باید بگوییم که خارج از آن هست؛

ب: بررسی مفهومی اعم از اطراب که همه اقسام و نسبت‌ها را در برگیرد

ولی بعید نیست که بتوانیم به شکلی اطراب را معنا کنیم که هر سه قسم را بگیرد. به این صورت که بگوییم اطراب از نظر عرفی، اعم از این است که شأنی یا فعلی باشد. البته مراد ما از شأنیت، شأنیت نوعیه است که نوع مردم از آن متأثر می‌شوند؛ به خلاف بالفعل که ممکن است از آن متأثر نشوند. حال اگر این ملاک بگیریم آن وقت، آن قسم از آن خارج می‌شد؛ ولی بعید نیست بگوییم که اطراب، اعم از این است که حالت فعلی یا شأنی باشد. با مناسبات حکم و موضوع و ارتکازات عرفیه، وقتی که شارع از صوت مطرب منع می‌کند، این اطراب فعلی علی‌القاعده ظاهر اولیه دلیل است منتهی، ما در اینجا به دلیل مناسبات خاصه می‌گفتیم که اطراب شأنی را هم می‌گیرد؛ نه این که ملاک فقط اطراب شأنی باشد. این امری است که بعید نیست و لذا علی‌رغم آنچه در ابتدا به ذهن می‌آید که اگر فعلی را بگیریم، آن دو قسم را می‌گیرد و اگر شأنی بگیریم، آن دو قسم را می‌گیرد؛ اما ظاهراً برای اینکه اعم باشد، باید راهی وجود داشته باشد. ظهور اولیه دلیل اطراب که می‌گوییم؛ یعنی اطراب فعلی و اصل این است منتهی، به دلیل این که در اینجا، ارتکازاتی همراه این مفهوم و دلیل هست، شأنیت را هم باید بگوییم که مشمول این عنوان است. البته نه این که بگوییم شأنیت فقط ملاک است و فعلیت دیگر ملاک نیست؛ بلکه به نظر می‌آید که جمع این دو اوثق با اعتبار و با ارتکازات باشد.

صوتی که در حالت طبیعی طرب‌انگیز است، مشمول غنا هست و اگر هم صوتی در شرایط خاصی برای افراد یا فردی طرب‌انگیز باشد، بعید نیست بگوییم که آن را هم می‌گیرد و لاقلاً اگر هم در مفهوم تردید کنیم، الغای خصوصیتش بعید نیست. حال ممکن است کسی بگوید که بالاخره مفهوم یا باید فعلی و یا شأنی را بگوید و یکی از این دو تا را



بیشتر نمی‌توانم بپذیرم، عرض من در اینجا این است که اگر بگوییم شأنی است، آنجایی که فعلی است؛ بدون این که شأنی برای عموم داشته باشد؛ به خاطر این که این افراد، افراد ویژه‌ای هستند و شرایطشان، شرایط خاصی است و بعید نیست که بتوان الغاء خصوصیت کرد؛ ولو این که مفهوم آن را نگیرد. مثل الغای خصوصیتی که می‌گفتیم اگر صوت حیوانی باشد یا صوتی باشد که از آلات خارج شود و بعید نیست که الغای خصوصیت شود و در این هم بعید نیست که غنای خصوصیت شود و لذا می‌گوییم، در آنجا که فعلی است؛ دون الشأنی، لایبعد من شمول غنا نسبت به آن یا از باب مفهوم و شمول مفهومی و لاقلاً اگر کسی هم در این تردیدی کند و نخواهد زیر بار این نوع استظهار برود، لاقلاً جای الغاء خصوصیت و تنقیح مناط هست، نظیر صوت غیر انسانی‌ای که دیروز می‌گفتیم.

شأنیت هم که می‌گوید، نهایتاً حکمت و نکته اصلی آن اثری است که بر این مترتب می‌شود آنگاه، اگر شأنیت نباشد؛ ولی اثر مترتب شود، خیلی بعید است که بگوییم این مشمول دلیل نیست و فقط آنچه عمومیت و شمول دارد را می‌گیرد. در واقع شارع اگر شأنیت را هم ملاک قرار داده است، برای آن است که می‌خواهد حرمت کار را نگه دارد. ارتکازات می‌گوید، سر اصلی این است که این امر محقق شود و شأنیت که می‌گوییم مشمول دارد، برای این است که در واقع، چون امر مهمی است شارع می‌خواهد حرمت و حریمش را توسعه دهد که کسی در این واقع نشود. نه این که شأنیت بما هی هی دخالت داشته باشد. اگر هم گفتیم که آن طور است، به خاطر این است که اصل قصه مهم بوده و دایره‌اش را توسعه داده است و لذا اگر نگوییم بالأولویه، لاقلاً من التنقیح المناط و الغاء الخصوصیه؛ چون معمولاً وقتی در قانون‌گذاری شأنیت را می‌آورند؛ یعنی چیز مهمی است که حتی شأنیتش را هم مشمول دلیل قرار داده است. حتی ممکن است کسی اولویت هم بگوید؛ ولی یا اولویت یا لاقلاً تنقیح مناط است.

پس اگر در صدق مفهومی هم ما گیری داشته باشیم و نتوانیم منقّحش کنیم، بعید نیست که این طور باشد. این یک مطلب مهمی بود که لازم است بر بحث‌های گذشته اضافه نمایم.

تنبیه چهاردهم

سؤال

آیا نوشتن و چاپ اغنیه‌ها به صورت نت و نشانه در دستگاه موسیقی حرام است؟

فرع و تنبیه چهاردهم در بحث مباحث ذیل بحث غنا، کتابت اغانی است. بحث در این است که آیا نوشتن یا چاپ سرودها و اغنیه‌ها در دستگاه موسیقی و همین‌طور نگاشتن آن به صورت نت و نشانه که در هنگام خواندن، با نوعی اطراب و لهو همراه است، دارای اشکال است یا خیر؟



پاسخ

جواب آن است که به عنوان اصل اولی، نگاشتن، چاپ و حتی خواندن آن‌ها، مشمول غناء نیست و کسی آن را تغنی یا استماع الی الغناء نمی‌داند و دلیل غنا شامل این‌ها نمی‌شود. به عبارت دیگر، نوشتن یا خواندن آن‌ها حتی با راهنما که دستگاهش را مشخص کند و آهنگ‌ها و ریتم‌ها را مشخص کند، صدق تغنی نمی‌کند؛ نه تغنی و نه استماع هیچ‌کدام درباره‌اش صادق نیست و لذا از این حیث مانعی ندارد؛ مگر این‌که از باب عناوین دیگری این عنوان صدق کند. مانند آن‌که از باب اعانه بر اثم و یا اضلال باشد و عناوینی از قبیل تسیب و اضلال باشد که خود این‌ها در بحث اعانه بر اثم می‌آید، بعید نیست که از باب عناوین ثانویه مانند اعانه بر اثم که حرمت آن را قبلاً پذیرفته‌ایم، علی‌القاعده صدق حرمت شامل آن‌ها هم بشود؛ یعنی وقتی می‌نویسد و چاپ و راهنمایی می‌کند، شمول حرمت نسبت به آن، بعید نیست و از همین جا هم معلوم شد که نوشتن، خواندن و تعلیم و تعلمش هم شامل همین حکم است.

البته ما بحث تعلیم و تعلم را در بحث‌های فقه التریبه مفصل بحث کرده‌ایم. در اینجا هم؛ در بحث غنا، عناوینی مانند تعلیم، تعلم، کتابت، قرائت و یا یکتب، یقرأ، یعلم، یتعلم و از این قبیل، هیچ‌کدام فی حد نفسه، صدق غنا نمی‌کند؛ بلکه باید عناوین دیگری بیاید. البته در تعلیم و تعلم گفتیم که گاهی تعلیم و تعلم عملی است؛ یعنی وقتی یاد می‌دهد، یاد دادن تئوری نیست؛ بلکه عملاً یاد می‌دهد و چون خود این مشتمل بر غناست، حرام است؛ البته باز هم نه از حیث عنوان تعلیم و تعلم؛ زیرا عنوان تعلیم و تعلم مصداق حرمت نمی‌شود؛ بلکه حرمت از آن جهت است که در تعلیم و تعلم، تغنی یا استماع الی الغناء وجود دارد و از این حیث است که حرام می‌شود، نه این‌که عنوان تعلیم و تعلم حرام شود؛ عنوان تعلیم و تعلم، بالعرض حرام می‌شود؛ چون همراه با یک حرامی شده است و نه این‌که بالذات، این عنوان حرام شود.

بنابراین تعلیم و تعلم هم اشکالی ندارد؛ مگر این‌که اعانه باشد یا این‌که خود تعلیم و تعلم، عملی باشد که به واسطه آن، غنا را تولید می‌شود و یا استماع الی الغناء می‌شود.

البته این مطالب را مفصل‌تر در فقه التریبه، راجع به تعلیم و تعلم بحث کرده‌ایم. این عناوین قرائت، کتابت، تعلیم و تعلم اگر عملیاتی همراه با غنا بشود، بالعرض حرام می‌شود. ممکن است همان‌جا که می‌نویسد، می‌خواند و می‌نویسد که در این صورت، خوانندش حرام است. آنجا که یاد می‌دهد هم اگر می‌خواند و یاد می‌دهد، آن خواندن حرام است.

نفس کتابت و تعلیم و تعلم مصداق غنا نیست؛ بلکه از باب مصاحبت با آن هست. در جایی که یکی از این چهار عنوان، همراه و ملازم آن شود، آن‌هم بالعرض حرام می‌شود. در واقع هر جا که مصداق اعانه بر اثم یا اضلال دیگری و یا زمینه‌سازی برای گناه برای دیگری باشد، عنوان ثانوی انتزاعی می‌شود که این فعل ذاتاً حرام می‌شود منتهی، حرمت از باب اعانه می‌شود. البته حرمت از باب اعانه، شروط و قیودی دارد که قبلاً هم گفته‌ایم.



یک موردش این است که یک نوع اطمینانی داشته باشد که کسی که از این عمل بهره می‌گیرد، به خاطر همین در غنا واقع شود و ممکن است چنین اطمینانی نداشته باشد که در آنجا برائت جاری می‌کند.

شرایط حرمت اعانه را قبلاً عرض کرده‌ایم که با آن شرایط، حرام می‌شود. حرمت کتب ضلال هم چون ادله‌اش ضعیف بود، دلیل خاصی ندارد و به اضلال و یا اعانه برمی‌گردد.

پس حکم کتابت، قرائت، تعلیم و تعلم هم روشن است؛ یعنی ذاتاً مانعی ندارد؛ الا آن یتّحد مع الغناء؛ در آنجا که تعلیم و تعلم همراه غنا باشد یا این که یصدق علیه الاعانه علی الغناء؛ یعنی اگر یکی از این دو حالت به وجود آید، حرام می‌شود. یا این که بگوییم کتب ضلال هست، البته اگر از باب کتب ضلال، دلیل مستقلاً داشته باشد، با یکی از این عناوین ثانویه و عامه، می‌تواند حرمتی را برساند؛ ولی ذاتاً مصداق غنا نیست.

این هم فرع و تنبیه چهاردهم بود که عنوان شد. خواندن معمولی که محتوایی حق داشته باشد، مانعی ندارد و صرف این که کسی محتوای باطلی را بخواند نیز اشکال ندارد؛ مگر این که عنوان تهییج شهوانی یا توصیف زن نامحرم یا کفر در آن باشد. البته اطلاق بر حرمت لهو به طور مطلق نداریم که حضرت امام در همین جا این را بحث کرده‌اند و ما اینجا آن را بحث نمی‌کنیم؛ بلکه بحث لهو و این‌ها را عنوان مستقلاً می‌دانیم که آنجا بحث می‌کنیم.

تنبیه پانزدهم

سؤال

۱. حکم استماع از طریق سی‌دی و امثالهم برای شنونده چیست؟

پانزدهمین بحث این است که آیا ضبط و پخش غنا از طریق نوار و فیلم و امثالهم دارای اشکال است یا خیر؟ البته در اینجا دو سؤال قابل طرح است. سؤال اول، این است که آیا برای شنونده استماع غنا اشکال دارد یا خیر؟ جواب آن است چه استماع غنا به صورت مباشر و در مجلس باشد و چه به صورت زنده و چه این که بعد از ضبط باشد، همه این‌ها دارای یک حکم بوده و حرام می‌باشد.

اگر هم کسی احتمال دهد که صدق غنا فقط شامل جایی است که حضوری و مستقیم باشد، علی‌القاعده نسبت به بحث پخش زنده یا غیرزنده آن که با ابزار و ادوات واسطه خورده است و پخش می‌شود، الغای خصوصیت می‌شود. قیدی هم نداریم که مستمع با معنی یکونا فی مجلس واحد باشند یا در مجالس متفاوت؛ بلکه اطلاق دارد. در یک مجلس بدون ابزار به گوش او برسد یا با بلندگو باشد، در مجلس واحد با ابزار باشد یا بدون ابزار باشد، یا مجلس واحد نیست و در دو مجلس باشد باز هم فرقی ندارد. می‌خواهد زنده باشد و همین الان از طریق ماهواره یا هر ابزاری



دیگری شخصی می خواند و او می شنود یا اینکه غیرزنده است. پخش زنده باشد یا تکراری باشد. به نظر می آید که همه اینها، یصدق علیه الغناء و استماع الغناء و شرطی وجود ندارد که این حضوری باشد یا غیرحضوری باشد. شرط ندارد که بدون آلات مصوت یا مکبر صوت به گوش او برسد یا با آلات برسد. شرط ندارد که در مجلس واحد باشد یا در چند مجلس باشد. شرط ندارد که زنده پخش شود یا غیرزنده باشد؛ بلکه اطلاق ادله همه اینها را می گیرد. ما می گوئیم که اطلاق غنا، همه اینها را در برمی گیرد و استماع الی الغناء است. اگر کسی بگوید که از نظر صدق لغوی و اینها باید حضوری یا زنده باشد یا موارد دیگری از این قبیل، قطعاً الغای خصوصیت می کند و در آن هیچ تردیدی نیست و این مقداری با بحث نظر به اجنبی متفاوت است. این مطلبی که گفته شد، نسبت به کیفیت استماع و پخش و انتشار این غنا از حیث مستمع است.

۲. حکم پخش مکرر صوت و فیلم در مورد شخص مغنی چگونه است؟

اما از حیث مغنی؛ یعنی کسی که می خواند، حرمتش واضح است منتهی، آنجا که پخش زنده نیست و مکرر پخش می شود درواقع، یکبار حرام را مرتکب شده است و تغنی یکبار صورت گرفته است و از این حیث که چند بار صدایش پخش می شود، دیگر تکرر تغنی برای او مصداق ندارد. بله! عناوین ثانویه اینجا هست ولی حرمت غنا نیست؛ بلکه از جهت این که سنتش سنه سیئه شد و یک سنت گناهی را پایه ریزی کرد تا وقتی که دیگری به او اقتدا می کند و به واسطه او معصیت انجام می دهد، در گناه او سهیم است الی قیام القیامه و بر همین اساس روایت داریم که «مَنْ سَنَّ سَنَةً سَيِّئَةً عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ فَعَلَيْهِ وَزُرْهَا وَ وَزُرْ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ»^۱ که روایت معتبری بود و می فرماید، بدون اینکه ثوابشان کم شود و در گناه هم این طور است که اگر پایه گناهی را ریخت، همین طور ادامه دارد؛ یعنی تا وقتی دیگران که به واسطه کار او گناه می کنند، او هم در گناه آنها سهیم است. آنجا هم گفتیم که سن، اینها را می گیرد و در اینجا، نباید مقید به این لفظ بود که حتماً روشی را پایه ریزی کند؛ بلکه اگر عملی را هم پایه ریزی کند که دیگران به واسطه او گناه کنند، شمول آن دلیل با الغای خصوصیت این طور موارد را هم در برمی گیرد و روایاتش هم معتبر است.

این قاعده فقهی مهمی است که هیچ کس این را بحث نکرده است و ما چند بار این را در فقه التریبه هم گفته ایم. یادمان باشد که این قاعده فقهی را در جایی مفصل بحث کنیم و در قواعد فقهی مان بیاوریم.

یکی از موارد این قاعده این است که اگر کسی پایه گناهی را ریخت؛ ولی بعد واقعاً پشیمان شد و اگر می توانست این را جمع می کرد؛ ولی دیگر از دستش دررفته است. حال آیا این مورد هم مشمول آن روایت هست؟ خیر؛ چون

۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷، ص: ۹۴.



ممکن است دلیل انصراف به جایی دارد که به نحوی او هنوز از کارش رضایت دارد یا حداقل انصراف به جایی دارد که عدم رضایتش را به دست نیاورده است. سه احتمال در آن هست که باید بحث شود منتهی چون قاعده، قاعده مهمی است، باید در جای خودش بیشتر بحث شود و آنجا بحث می‌کنیم. لب‌خوانی حرام نیست؛ مگر از باب اعانه که مثلاً قبلاً خوانده است و الا خود این لب‌خوانی؛ به علت این که صوت نیست، ذاتاً غنا و حرام نیست. پس اول، از حیث مستمع بود. دوم، از حیث خواننده است که عنوان شد

۳. حکم عوامل دست‌اندرکار پخش غنا چیست؟

و سوم، از حیث آن کسی است که در رسانه از قبیل رادیو و تلویزیون و امثالهم پخش می‌کند. پخش که می‌گوییم مرادمان، همه عوامل و دست‌اندرکاران پخش این غنا هستند که غالباً نیز بحث در موارد تهییج شهوانی است. در اینجا هم روشن است که عنوان غنا بر عمل او صادق نیست؛ ولی از باب اعانه بر اثم و عناوینی از این قبیل، باز حرام است. پس مستمع که می‌گفتیم این را با ابزار می‌شنود یا زنده یا غیرزنده و یا در مجلس واحد یا متعدد می‌شنود و بر او حرام است، از باب این بود که استماع غنا است؛ اما خواننده حالش فرق می‌کند؛ یعنی اگر پخش مکرر است، تغنی نیست. کسی هم که پخش می‌کند و خواننده نیست، حرمتش از باب اعانه بر اثم است. پس در بحث پانزدهم در واقع، پخش صدا را با ابزار و ادوات مورد بحث قرار دادیم و از سه ناحیه؛ یعنی اول، از حیث استماع، دوم، از حیث خواننده و سوم؛ یعنی از حیث پخش‌کننده بحث نمودیم که حکم هر کدام، با ویژگی‌هایی متفاوت بود. این هم بحث پانزدهم در مبحث غنا بود که عنوان شد.

تنبیه شانزدهم

بررسی ادله استماع غنا

بحث شانزدهم در باب استماع غناء هست. غالب ادله در بحث غنا، دلالت بر حرمت غنا دارند. حال آیا این حرمت شامل استماع غنا نیز می‌شود یا خیر و در فرض حرمت، چه دلیلی بر حرمت استماع داریم؟ در این که استماع غنا حرام است ظاهراً هیچ تردیدی نیست منتهی، وجوه حرمتش را باید به لحاظ فنی درست کرد و الا حرمتش از جهت حکمی واضح است و بحثی در آن نیست.

دلیل اول

دلیل اول برای اثبات حرمت استماع غنا این است که بگوییم، ظاهر اطلاقات خود ادله‌ای که می‌گوید غنا حرام است، شامل مستمع هم می‌شود؛ یعنی هم معنی مشمول آن ادله قرار می‌گیرد و هم مستمع آن. اموری که در ذاتش



این طور است که یکی می‌خواند و یکی گوش می‌دهد، وقتی می‌گوییم که این حرام است؛ یعنی هر دو طرف آن کار حرام را انجام می‌دهند. وقتی می‌گوید که غنا حرام است، عرفاً ظاهرش تنها حمل نمی‌شود بر کسی که می‌خواند و کار حرام را مرتکب می‌شود؛ بلکه مستمع را هم می‌گیرد. البته متضایفین نیستند، چون ممکن است کسی به تنهایی بخواند؛ ولی نوعی تضایف با نوعی تسامح هست.

ظاهرش این است که حرمت شامل هر دو می‌شود؛ گرچه ممکن است کسی بگوید که وقتی می‌گوییم غنا حرام است؛ یعنی خوانندگی او حرام است؛ ولی به نظر می‌آید، بعید نیست که عرف چیزی را که خواننده و شنونده دارد، علی‌القاعده وقتی می‌گوید که این حرام است، شامل شنونده هم می‌شود.

البته در اینجا این طور نیست که احتمال مقابلش کلاً مطرود باشد و کنار گذاشته شود؛ زیرا ممکن است کسی بگوید، وقتی می‌گوییم غنا حرام است؛ یعنی خواندنش حرام است و بقیه چیزها را نمی‌گیرد؛ ولی در عین حال، علی‌رغم این که این احتمال است، اظهر آن است که وقتی حرمت روی مفاهیمی از این قبیل می‌آید، هر دو طرفش را می‌گیرد. مثل باب غیبت که اگر دلیل می‌گوید غیبت حرام است، ظاهرش این است که حکم شامل گوینده و شنونده هر دو، می‌شود. البته قدر متیقنش خواننده است.

دلیل دوم

وجه و دلیل دوم حرمت استماع غنا، بعضی از آیاتی است که بر غنا تطبیق داده شده بود. آیاتی که بر بحث غنا تطبیق داده شده بود، از یک نگاه و منظر کلی به دو دسته تقسیم می‌شد. اول، آیاتی که افاده حرمت می‌کرد و می‌گفتیم که خود آیه به تنهایی دال بر حرمت نیست و تعبداً غنا بر آیه مصداق شده بود. دوم، آیاتی که تعبدی نبود و بدون تعبد شامل غنا می‌شد که می‌گفتیم دلالت بر کراهت دارد و دلالت بر حرمت نمی‌کند.

لذا نتیجه گرفتیم که آیه‌ای که به تنهایی و با قطع نظر از روایات دلالت بر حرمت غنا کند، چنین آیه‌ای نداریم. در آنجا نتیجه گرفتیم که آیاتی که مفید حرمت است، صدقش بر غنا تعبدی است؛ یعنی بدون روایت دلالت بر حرمت نمی‌کرد و آیاتی که صدقش بر غنا تعبدی نیست؛ بلکه حقیقی است را گفتیم که کراهت را می‌رساند و دلالتی بر حرمت ندارد. این حرفی بود که آنجا زدیم؛ اما همان جا می‌گفتیم که آن دسته اول؛ یعنی آیاتی که مفید حرمت است و تعبداً امام غنا را مصداق آن آیه قرار داده است، در ریزه‌کاری‌های حکم گفتیم که آن آیات، خیلی مفید است؛ یعنی تطبیق یک محرّمی به طور تعبدی بر غنا در آن آیات، ممکن بود کسی بگوید که فایده‌ای ندارد؛ برای این که خود روایت دلیل است، پس آیه نقشش چیست؟ می‌گفتیم تطبیق آیه بر غنا؛ ولو تعبداً، در جزئیات حکم، ما را کمک می‌کند.



این نکته مهمی در آیات بود که به آن تأکید می‌کردیم. یکی از جزئیاتش همین است؛ «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (حج/۳۰) یا «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (لقمان/۶)، این دو آیه بنا بر اظهر، شامل هر دوی کسانی که لهو الحدیث و قول الزور را می‌شنود، می‌شد. ما تعبداً گفتیم که لهو الحدیث و قول الزور شامل غنا هم هست. آیه می‌گوید، این که مصداق تعبدی شد، همه ویژگی‌های آیه روی مصداق تعبدی هم می‌آید. یکی از ویژگی‌هایش این است که آیه، فقط گفتن را نمی‌گرفت؛ بلکه شنیدن را هم می‌گرفت.

این هم یک دلیل است و توضیحش این است که بنا بر استظهاری که دو، سه آیه کردیم که فقط طرف گوینده را نمی‌گرفت؛ بلکه شنونده را می‌گرفت، بعد از این که آیه بر غنا تطبیق داده شد آنگاه، ویژگی او به غنا هم تسری پیدا می‌کند.

این هم دلیل دوم بر این که غنا شامل مستمع هم می‌شود و چون غنا هم مصداق آیه شد، مستمع غنا در آیه می‌آید و آیه آن را افاده می‌کند. ما قبلاً ده آیه را بحث کردیم و گفتیم، آن آیاتی که بدون روایت می‌تواند غنا را بگیرد، بیش از کراهت یا استحباب ترک، نمی‌رساند؛ مانند «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (مؤمنون/۳) یا «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (فرقان/۷۲) که این‌ها صدقش حقیقی است؛ ولی حرمت در آن نیست و لذا می‌گفتیم که همه باید کراهت در غنا را بگویند.

اما آن چند آیه‌ای که در او حرمت است، مانند بیشتری لهو الحدیث یا اجتناب قول الزور و امثالهم، صدق آن‌ها بر غنا، حقیقی نبوده و تعبدی است و به کمک روایت دلالت دارد منتهی، گفتیم که این کمک روایت، از این جهت مفید است که بعد از این که غنا در آیه آمد، ویژگی‌های حکم به آنجا هم سرایت می‌کند.

یکی از آن‌ها، این است که حکم آن، حرمت است و اینجا هم می‌آید. دیگری از آن‌ها، این است که حکم، شامل هر دو مورد گوینده و شنونده می‌شود و آن روی غنا هم که تعبداً مصداق آیه شده است، هر دو را می‌گیرد. این از نکات ظریف بحث است. این هم دلیل دومی که در اینجا هست. پس دلیل اول این است که همین که می‌گوید غنا حرام است، هر دو را می‌گیرد و اگر کسی در این تردید داشته باشد می‌گوییم، آیاتی که تعبداً دلالت بر غنا داشت، اجتناب آن، هر دو مورد گویندگی و شنوندگی را می‌گیرد.

دلیل سوم

دلیل سوم هم اولویت یک روایت معتبر است. یک روایت معتبری وجود داشت که اگر کسی به خواننده غنا احسنه بگوید و نسبت به خوانندگی و تغنی تشویقش کند، حضرت فرمود یا لهو الحدیث است یا قول الزور است. این روایت، روایت باب نود و نهم وسائل، حدیث بیست و یکم (استاد حدیث هشتم عنوان نمودند) است که کاملاً معتبر است.



می‌فرماید که وَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَزَّازِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ الزُّورِ قَالَ مِنْهُ قَوْلُ الرَّجُلِ لِلَّذِي يُغْنِي أَحْسَنَتْ»؛^۲ که این قول الزور است یا لهُو است. یکی از این آیات را بر آن تطبیق داده شد. این روایت می‌گوید، شما که این مغنی را تشویق می‌کنید، کار حرام انجام می‌دهید. حال استماع، یا الغای خصوصیت می‌شود؛ چون استماع غنا کمتر از تشویق نیست؛ بلکه اولویتش است. البته گرچه که ممکن است کسی در این هم تردید یا شبهه‌ای بکند؛ ولی ظاهرش این است که اولویت یا الغای خصوصیت، از آن تشویق به استماع هم وجود دارد. مجموعاً این‌ها ادله‌ای است که بیان و تقریر است برای این‌که غنا، شامل مستمع هم می‌شود؛

دلیل چهارم

علاوه بر این‌که در سیره هم این را افاده می‌کند و در سیره هم از استماع پرهیز داشته‌اند. این هم بحث شانزدهم بود که عنوان شد.

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۳۰۹.